

## «شیوه خردمندان در مهار خودکامگان» علل تأکید بر عدالت در منابع عصر سلجوقی

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی  
استادیار بخش تاریخ - دانشگاه شیرواز

چکیده

بعد از نبرد دندانقان، یورش ترکمانان سلجوقی به داخل سرزمین ایران، با مقاومت مردمی چندانی مواجه نگردید. علت عدم پایداری مردم در مقابل تهاجم ترکمانان چه بود؟ عقلای قوم و خردمندان ایرانی برای کاهش خسارات ناشی از حضور ترکمانان بر اریکه قدرت، چه تدبیری اندیشیدند؟ آنان برای تحدید استیلای نظامیان زمین دار (مقطعان لشکری) بر رعایا، چه راهکارهایی به دولت مرکزی ارائه دادند؟ تدبیر و راهکارهای فرزانگان واقع گرا، چه شرایطی در پی داشت؟ در این مقاله با توجهی گذرا به چگونگی تشکیل دولت سلجوقی، با استناد به منابع عهد سلجوقی به صورت مختصر به سؤالات یاد شده پاسخ داده می‌شود.

کلید واژه: سلجوقیان، ایران، اندیشه سیاسی، عدالت، اقطاع.

تر دید بیغ فرمانروای اغزها درباره اندیشه‌ها و اهداف سلجوق که مقام فرماندهی سپاه (سوپاشی) را از پدرش یقاق<sup>۱</sup> به ارث برده بود، تیرگی مناسبات آن دورا به دنبال داشت. در چنین وضعی ناگهان سلجوق پیش از اجرای توظیه‌ای که بر ضد او طرح ریزی شده بود، قلمرو اغزها را ترک گفت.<sup>۲</sup> وی به اتفاق خانواده و اتباع خویش به سرزمین اسلامی فرار و در (ماوراء النهر) نزدیک شد و برای جلب حمایت مسلمانان ساکن در نواحی مرزی «به مذهب همایون حنفی در آمد».<sup>۳</sup> سلجوق بن یقاق کمی بعد به شهر جند<sup>۴</sup> (در کرانه رود سیحون) که از مراکز مهم اغزها بود حمله کرد و «عیال کافران را از آنجا براند و خود در آنجا قدرت گرفت».<sup>۵</sup> سلجوق تازه مسلمان که جهاد و مبارزه با هم نژادان غیر مسلمان خوبش و کارگزاران بیغ، را مورد اهتمام قرار داده بود<sup>۶</sup> در شهر جند در گذشت.<sup>۷</sup> پس از وی فرزندش ارسلان اسرائیل که زمام امور ترکمانان سلجوقی را به دست گرفته بود، آنان را به داخل ماوراء النهر کوچ داد.<sup>۸</sup>

سلجوقيان که در آخرین دهه‌های حکومت سامانیان در قلمرو آنان در محدوده‌ای میان نور بخارا و سغد سمرقند به سر می‌بردند،<sup>۹</sup> بعد از سقوط سامانیان (سال ۳۸۹ هـ) و سلطه قراخانیان بر ماوراء النهر مجبور به پذیرش سیادت قراخانیان گردیدند. چندی بعد، علی تگین شاهزاده شورشی قراخانی، بر سمرقند و بخارا چیره شد.<sup>۱۰</sup> وی با ترکمانان سلجوقی مناسبات نزدیکی برقرار کرد. علی تگین که به قول بیهقی می‌دانست که اگر ترکمانان «از و جدا شوند ضعیف گردد»<sup>۱۱</sup> در نگاهداشت احترام آنان سعی فراوان داشت. بدین ترتیب ترکمانان سلجوقی که به مرور بر جمعیت آنان نیز افزوده شده بود، به عنوان مستحدمان علی تگین قراخانی، در معادلات سیاسی و نظامی منطقه نقشی مهم یافتند.

در چنین احوالی سلطان محمود غزنوی ظاهرأ به دنبال شکایات مردم از سوء رفتار علی تگین اما در واقع برای به دست آوردن پایگاه قدرتی در ماوراء النهر به آن سرزمین لشکر

کشید. در آن حال علی تگین که تاب پایداری در برابر سپاه محمود را نداشت، فرار را برقرار ترجیح داد<sup>۱۲</sup> اما ارسلان اسرائیل به اتکای نیروی نظامی کار ورزیده خویش در حوالی سمرقند باقی ماند. بعد از استقرار محمود غزنوی در سمرقند، ارسلان اسرائیل برای ادائی احترام نسبت به سلطان محمود به حضور او رسید اما به دستور سلطان غزنوی که از اقتدار روز افزون ارسلان اسرائیل نگران بود، غفلتاً بازداشت و به هندوستان اعزام و در قلعه‌ای زندانی شد.<sup>۱۳</sup>

بعد از واقعه یاد شده جمعی از بزرگان ترکمان به نزد سلطان محمود آمدند و با اظهار ناخرسندي از ستمگري‌هاي امراي خويش گفتند «ما چهار هزار خانه‌ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را پذيرد، که از آب گذاره شويم و اندر خراسان وطن سازيم، او را از ما راحت باشد و ولایت او را از ما فراخی باشد که مردمان دشتی‌ایم و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهي باشد»<sup>۱۴</sup>. سلطان محمود با پذيرش درخواست رؤسای ترکمن دستور داد چهار هزار خانوار ترکمن با احسان خويش از جيuron عبور کرده و «اندر بیابان سرخس و بیابان فراوه و باورد فرود آمدند و خرگاه‌ها بزدند و همانجا همی بودند».<sup>۱۵</sup>

با آن که کمی بعد سلطان محمود برای رفع مزاحمت ترکمانان مجبور به سرکوب و پراکندگی آنان گردید اما ترکمانان که چشته خوار نعمت‌های خراسان شده بودند، بعد از مرگ محمود غزنوی (سال ۴۲۱ هـ) با دست اندازی مکرر به خراسان و جنگ و گریز با سپاهیان سلطان مسعود غزنوی سرانجام در نبرد دندانقان، ناباورانه سپاه غزنوی را متواری ساخته، به خراسان سرازیر گشتند (سال ۴۳۱ هـ).<sup>۱۶</sup>

درست است که تصریف ایران به دست سلجوقیان چندان به درازا نکشید و چابک سواران سلحشور بیابان نورد بر مردمی که سال‌ها پیش مورد عتاب سلطان محمود قرار گرفته بودند که «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد... هر پادشاهی که قوی‌تر باشد و از شما خراج خواهد و شما رانگاه دارد خراج باید داد و خود رانگاه داشت»<sup>۱۷</sup> به سادگی چیره شدند، اما از همان آغاز کارگزاران خردمند ایرانی در نظام جدید جای گشودند و با توجه به عدم آشنایی سلجوقیان با رموز ملکداری، زمام نظام اداری مملکت را به دست گرفتند. سلجوقیان خود نیز به این امر واقف و از آن خرسند بودند به طوری که در مورد عمیدالملک ابونصر کندری آمده است که «اطغول با چشم و گوش وی می‌دید و می‌شنید و به اجازه و مشورت او کسانی را مقام

می داد و کسانی را از مقام فرود می آورد.<sup>۱۸</sup> بدین ترتیب بود که خرد سالار بوزگان<sup>۱۹</sup> و عیبدالملک کندری و نظام الملک طوسی با مهارت نظامی ترکمانان تحت فرمان طغل و الـ ارسلان و ملکشاه همراه شد و حکومت سلجوقی از قلمروی گسترده و ثروتی عظیم و سطوتی چشمگیر بهره مند گردید. اما در این میان فرهیختگان صلاح‌اندیش ایرانی وقتی مردم را مشهور نیروی مهاجمی قادر تمند دیدند، در صدد بر آمدند با شگردی کار آمد، خود کامگان خشن را به نرمخوبی و مدارا با رعایا تشویق کنند. خوشبختانه سلجوقیان به اسلام متین بودند<sup>۲۰</sup> و دستورات مذهبی به نیکوترین وجهی می‌توانست در اصلاح رفتار آنان که از زمینه بیانگردن خویش فاصله چندانی نداشتند، مؤثر باشد. از همین روی بود که پس از آن که نیشابور در سال ۴۲۹ هـ برای اولین بار به وسیله ترکمانان فتح شد، قاضی صاعد نیشابوری که به دیدار طغل آمده بود، وی را مورد خطاب قرار داد که «هشیار باش و از ایزد عزّ ذکر» بترس و داد ده و سخن ستم رسیدگان و درماندگان بشنو و یله مکن که این لشکر ستم کنند که بیدادی شوم باشد». <sup>۲۱</sup> بی‌تردید تحت تأثیر همین تعلیم بود که طغل با وجود اصرار برادرش جفری بیک داود، از غارت نیشابور ممانعت به عمل آورد.<sup>۲۲</sup>

نصایح قاضی صاعد را چندی بعد بابا طاهر همدانی در دیدار با سلطان طغل سلجوقی در آستانه ورود به شهر همدان با بیانی مؤثر تر تکرار کرد. آن عارف خداجوی مخلوق دوست که سطوت سلطانی را به چیزی نمی‌گرفت طغل را مورد خطاب قرار داد که «ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟»<sup>۲۳</sup> نفوذ کلام و هیمنه معنوی آن پیر وارسته چنان بود که طغل بی‌درنگ پاسخ داد «آنچه تو فرمایی»<sup>۲۴</sup> و باباطاهر گفت: «آنچه خدا فرماید انَّ اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».<sup>۲۵</sup>

این گونه بود که از سوی صلاح‌اندیشان فرزانه و واقع بین، توصیه به عدالت و رزی<sup>۲۶</sup> به عنوان عملی‌ترین طریق وصول به دنیای آرمانی انسان به صورت محکم ترین سپر در برابر شمشیر ظلم و اجحاف مورد تأکید قرار گرفت. خردمندان صلاح جوی با تمسک به احادیث متعدد از جمله گفتاری منسوب به پیامبر اکرم که «یک روزه عدل سلطان عادل فاضل تر از عبادت شصت ساله بود»<sup>۲۷</sup> و با تأکید بر این گفتار حکمت آمیز که «الملکُ يبقى مع الکُفرِ ولا يبقى مع الظلُم»<sup>۲۸</sup> حاکمان جدید را به رعایت عدل و انصاف فرا خواندند. صاحب تدبیران

روشن ضمیری که در آن گیر و دار رسالت خود را در دفاع از حق مردم مظلوم در برابر مهاجمان می‌دانستند عدل را که «سرچشمِ خیرات و مایهِ ده سعادات است»<sup>۲۹</sup> از لوازم پادشاهی خوانند و رمز دوام حکومت و نیکنامی و جاودانگی را در عدالت گستری دانستند و گفتند «داد آبادانی بود و بیداد ویرانی... و حکیمان گفته‌اند که چشمِ عمارت و خرمی عالم پادشاه دادگرفت و چشمِ ویرانی و خرابی و دزمی عالم پادشاه بیدادگرفت».<sup>۳۰</sup>

امام محمد غزالی با شهامتی که ریشه در ایمان او دارد، با بیان این که «باید دانستن که آبادانی و ویرانی جهان از پادشاهان است که اگر پادشاه عادل بُود جهان آبادان بُود و رعیت این بُود»<sup>۳۱</sup> سلطان سلجوقی را به صریح ترین طریق به رعایت عدالت توصیه می‌نماید: «آفریدگار تعالی و تقدس پادشاه اسلام را از خواب غفلت بیدار کناد تا با بندگان وی عدل کند تا روز قیامت جمله پیغمبران علیهم الصلوٰة والسلام والتحیٰ وی را شفیع باشند و اگر بر خلق خدای ظلم کند و روا دارد ظلم کردن جمله پیغمبران علیهم السلام روز قیامت خصم وی باشد».<sup>۳۲</sup> غزالی به عنوان عالمی انسان دوست نه تنها تذکر به سلطان سلجوقی به رعایت عدالت را به رساترین صورت وظیفه خود دانسته بلکه معتقد است که، تکلیف هر عالمی در برابر سلطان توصیه به عدل گستری است و این که «کلمه حق باز نگیرد و ملوک را غرور ندهد که با ایشان در آن ظلم شریک باشد».<sup>۳۳</sup>

خواجه نظام الملک طوسی با بیان این حدیث از قول پیامبر اسلام (ص) که «العدل عز الدینی و قوّة السلطانٍ وفيه صلاحُ العامةِ والمُخَاصِّة»<sup>۳۴</sup> با بیاد آوری این نکته که در میان پادشاهان ایران باستان رسیدگی به تقاضای ستم دیدگان معمول بوده است، توصیه می‌نماید که «چاره نباشد پادشاه را از آن که در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی واسطه».<sup>۳۵</sup> تأکید نظام الملک بر جایگاه رفیع عدالت و شان سلطان عادل با این حکایت آراسته می‌گردد که «فضیل بن عیاض گفتی اگر دعای من مستجاب گشتی جز برای سلطان عادل دعا نکردی زیرا که صلاح وی صلاح بندگان است و آبادانی جهان است».<sup>۳۶</sup> مصلحین خردمند عصر سلجوقی برای تشویق فرمانروایان به مردم گرایی و انجام امور خیر و کسب نیکنامی، انوشیروان ساسانی را که گفته بود «جهان را به داد و عدل امن و آبادان کنم که مرا از جهت آن کار آفریده‌اند»<sup>۳۷</sup> به عنوان شاخص ترین فرمانروای عادل مورد تحسین و تقدیر قرار دادند. از قول او پندها نقل کردند،<sup>۳۸</sup> در باب عدل او داستان‌ها

ساختند<sup>۳۹</sup> و در مدح او شعرها پرداختند.

«زنده است نام فرخ نوشین روان به خیر      گرچه بسی گذشت که نوشین روان نماند»<sup>۴۰</sup>  
 خردمندانی که مهار طبع توسن مهاجمان را در نظر داشتند در بزرگداشت انوشیروان چنین  
 گفتند که «او فخر همه ملوک ایران بود به عدل و داد و نیکوکاری و آبادان داشتن ولایت».<sup>۴۱</sup>  
 آنان در تکریم ملک داری عدالتدارانه انوشیروان چندان پیش رفته بودند که حتی این قول را به  
 پیامبر اکرم (ص) نسبت دادند که: «ولدتُ فی زَمَنِ مُلْكِ الْعَادِلِ». آری یادآوری آن که گذر  
 زمان نیز خاطره حکومت دیرپا و استوار و عدالتمندانه انوشیروان را به دست فراموشی نسپرده  
 است، شیوه‌ای زیرکانه بود برای تأکید بر این نکته که «الْعَدْلُ أَقْوَى جَيْشٍ وَالْأَمْنُ أَفْتَنَ  
 عَيْشٍ».<sup>۴۲</sup>

نه تنها از طریق تذکر و ترغیب و تشویق بلکه گاهی از طریق یادآوری عواقب ناگوار  
 ستمکاری، فرهیختگان درد آشنا، زمامداران عصر سلجوقی را از رواج ظلم مانع می‌شدند.  
 خاقانی در قصیده‌ای عبرت آموز که تحت تأثیر دیدار از ویرانه‌های کاخ تیسفون (ایوان  
 مداین) با دیدگان لبریز از اشک خویش سروده است، ستمگران بی توجه به حقوق خلق را  
 هشدار داده است که:

«ما بارگه دادیسم ایسن رفت سشم بر ما      بر فصر ستمکاران ناخود چه رسد خذلان»<sup>۴۳</sup>  
 مصلحانی که انوشیروان را به عنوان پادشاهی آرمانی برای قدرتمندان عصر خویش  
 سرمشق قرار داده بودند، حتی برای فرونشاندن عطش سیری ناپذیر مال جویی آنان مقایسه‌ای  
 خردپذیر میان قارون که نماد مال اندوزی بود با انوشیروان که کسب نام نیک از طریق کار  
 نیک را مدد نظر داشت به عمل می‌آوردند و نتیجه می‌گرفتند که:

«قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت      نوشین روان نمرد که نام نکو گذاشت»<sup>۴۵</sup>  
 باری، خردمندانی که بیگانگان را بر اورنگ سلطنت ایران می‌دیدند، در دستگاه اتا  
 واقع گرايانه، سلاطین اولیه سلجوقی را با زبانی مؤثر و شیوه‌ای کارآمد به رعایت عدالت  
 تشویق نمودند و بدان وسیله از اجحاف به خلق تا حد امکان مانع آمدند. این امر پسندیده  
 موجب گردید که در عهد آن دسته از سلاطین سلجوقی که بعدها زمام امور را به دست گرفتند،  
 صاحبان رأی و تدبیر، سلاطین سابق سلجوقی را عادل بخوانند و آنان را معیار عدالت و رزی  
 بدانند. از دین داری طغول پادکنند<sup>۴۶</sup> و از این که الب ارسلان «منشی خوش داشت و دلیر بود

و دین دار و دادگر و منصف»<sup>۴۷</sup> بگویند و این چنین نقل شود که «عدل و سیاست ملکشاه تا حدّی بود که در عهد او هیچ متظلم نبودی و اگر متظلم بیامدی او را حجاب نبودی با سلطان مشافه سخن گفتی و داد خواستی».<sup>۴۸</sup> مصلحانی که از ملکشاه بدین صورت یاد کردند که «پادشاهی خجسته دولت و سایه بود بر سپاهی و رعیت»<sup>۴۹</sup> و او را غازی و عادل خواندند،<sup>۵۰</sup> اوصاف فرزندش سنجر را بدین طریق بر شمردند که «در پادشاهی عادل بود و رعیت از او آسوده بودند».<sup>۵۱</sup>

بدین ترتیب آن فرزانگان زمینه را مهیای ارائه نظرات مردم گرایانه و حق مدارانه خویش کردند و گفتند: «سلطان سایه خداست و حاکم در دین مصطفی و برگزیده حق جل و علا باشد از بهر پادشاهی و رعایت حقوقی خلق... باید که عدل گزیند تا خرمی ببینند».<sup>۵۲</sup> آنان که کتاب خود را افتتاح به عدل کردند و آرزو کردند که سلطان عصر شان «از اسلاف خویش اعتبار گیرد و از خدای عز و جل عدل و انصاف فرا پذیرد»<sup>۵۳</sup>، منظور خود را به صورت عمومی بیان نمودند که «هر که عدل به کار دارد، حصار ملکش شود و هر که ظلم پیش آرد، شتاب هلاکش بود»<sup>۵۴</sup> و با این زمینه چیزی‌ها بود که مصلحین اجتماعی نهفته‌ترین مکنونات ضمیر و نهانی ترین دیدگاه مردم مدارانه و انصاف طلبانه خود را خطاب به قدر تمدنان عصر خویش بدین صورت بیان کردند که «بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک».<sup>۵۵</sup>

سیر نکاملی اندرزهای خردمندانه در باب فواید عدالت و رزی در آنین مملکت داری دیگر بدانجا رسیده بود که این امکان را فراهم می‌کرد که فرمانروایان را به نقد رفتار خویش فراخواند و گفت «صاحب دولت آن باشد که اول سیاست بر خود راند و اخلاق خود مهذب گرداند تا بعد از آن ریاست و سیاست را اعتباری تواند کردن».<sup>۵۶</sup>

اما تنها توصیه به سلاطین برای رعایت عدالت و رعیت نوازی کافی نبود باید آنان را به این امر مهم متوجه می‌ساختند که «بدان قناعت نکند که خود از ظلم دست بدارد ولیکن غلامان و چاکران و گماشتگان و نایبان خود را مهذب دارد و به ظلم ایشان رضا ندهد».<sup>۵۷</sup> مدبران مردم دوست برای رفع ظلم وابستگان سلطان سلجوقی پندی از اردشیر بابکان را مطرح کردند که «هر سلطان که توانایی آن ندارد که خاصگیان خویش را به اصلاح آرد باید دانست که با رعیت جز ستم نتواند کرد و مال حق نتواند ستد»<sup>۵۸</sup> نظام الملک با تجربه چند ده ساله وزارت خود

در شبوهای که برای اداره هر چه بهتر مملکت سلجوقی ارائه داده است، عقیده خود را بدین صورت بیان می‌نماید که «عمال را که عملی دهنده ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق نیکو زیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجامالت طلب کنند».<sup>۵۹</sup>

خدادرس را بر رعیت گمار  
که معمدار ملکست پسرهیزگار  
بد انديش نست آن و خونخوار خلق  
که نفع تو جويد در آزاد خلق  
رياست به دست کسانی خطاست  
كه از دستشان دستها بر خدادست»<sup>۶۰</sup>  
اما رواج نظام اقطاع در قلمرو سلجوقیان سران نظامی ترکمان را بر رعایای حوزه تحت اقتدارشان مسلط کرده بود. افزون طلبی‌های آنان که جز به مصالح خود نمی‌اندیشیدند مردم را در وضعیتی مشقت بار قرار داده بود.

اثرات زیانبار نظام اقطاع بود که مصلحان را به تذکر این مطلب خطاب به سلطان واداشت که «سپاهی را برعیت مسلط مکن که مملکت آبادان نگردد».<sup>۶۱</sup> آنچه جرفادقانی در باب ویرانی ولایت گلپایگان به دست مقطعنان جافی می‌گوید تنها نمونه‌ای کوچک از ظلم بسیار مقطعنان است.<sup>۶۲</sup> در اشاره به اجحاف مقطعنان است که خواجه نظام الملک که عواقب نامطلوب نظام اقطاع را شاهد بوده، توجه می‌دهد که «مقطعنان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستندند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند».<sup>۶۳</sup> ناصر خسرو قبادیانی به هنگام بیان صفات حمیده خلیفه فاطمی مصر و شیوه مطلوب او در ملکداری ضمن بر شمردن ویژگی‌های سپاه فاطمیان می‌گوید: «و این همه لشکر روزی خوار سلطان بودند و هر یک را به قدر مرتبه مرسوم و مشاهره معین بود که هرگز برانی به یک دینار بر هیچ عامل و رعیت نوشته‌ند الا آن که عمال آنچه مال ولایت بودی سال به سال تسليم خزانه کردندی و از خزانه به وقت معین ارزاق آن لشکر بدادندی چنان که هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای لشکری رنجی نرسیدی».<sup>۶۴</sup> بی تردید در این سخنان ناصر خسرو انتقاد ضمنی از شیوه اقطاع و ارائه طریقی عملی و مطلوب در پرداخت حقوق سپاه بدون اجحاف بر رعیت ملاحظه می‌گردد.

هر چند بعضی از محققان معتقدند که مقطعنان برای کسب درآمد بیشتر در آبادانی قلمرو تحت سلطه خود می‌کوشیدند،<sup>۶۵</sup> اما بر روی هم می‌توان گفت که خسارات نظام اقطاع بیش از

فواید آن بوده است. اقتدار نامحدود مقطعنان در حوزه اقطاع متعلق به خود و عدم پاسخگویی نسبت به عملکرد خویش در مقابل حکومت مرکزی موجب یأس و دلزدگی رعایا از حکومت مرکزی و نسلیم در برابر سران نظامی زمین دار بود. تدبیری که نظام الملک در این زمینه توصیه می‌کند آن است که «در مهامات مملکت در هر دو سال عمال را و مقطعنان را بدل باید کرد تا پای سخت نکند و حصنی نسازند و دل مشغولی ندهند و با رعایا نیکو روند و ولایت آبادان ماند».<sup>۶۶</sup>

بقاء مملکت اندر وجود یک شرط است که دست هیچ قوی بر ضعیف نگماری،<sup>۶۷</sup>

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- در اخبار الدّوله السُّلْجُوقِيَّة آمده است «و يقاق باللغة التركية القوس من الحديد». رک: حسینی. صدرالدین ابی الحسن علی بن ناصر بن علی، اخبار الدّوله السُّلْجُوقِيَّة، اعنى بتصحیحه محمد اقبال، مشورات دارالاواقیع الجدیده، لبنان، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ۱۹۸۴ م، ص ۱.
- ابن الائیر، تفاق را به جای یقاق به کار برده و می‌نویسد: «تفاق معناش تیر تازه است». رک: ابن الائیر، عزالدین علی، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه علی هاشمی حائری، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۱۸۰.
- راوندی نام پدر سلجوقد را لقمان نوشته است. ر.ک: راوندی، محمد بن علی بن سليمان، راحة الصدور و آية الترور، به تصحیح محمد اقبال، با حواسی مجتبی مینوی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۸۸.
- در تأثیف ابن العبری، سلجوقد فرزند طفای خوانده شده است. رک: ابن العبری. غریغوریوس ابوالفرح هرون، تاریخ مختصر الدّول، ترجمه محمد علی تاج پور، حشمت الله ریاضی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۴۸.
- ۲- اخبار الدّوله السُّلْجُوقِيَّه، ص ۲.
- ۳- حسینی. صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی، زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقدی)، ترجمه رمضان علی روح الله، انتشارات ایل شاهسون بغدادی، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۶ / در همین منبع از قول ابن عربی نقل شده است که «سلجوقد به قبیله خوش گفت که اگر به دین سوزمینی که در آن منزل می‌کنند یعنی اسلام در نیایند یارای ماندن نخواهند داشت و حرمت نخواهند دید». صص ۳۶-۳۷ حواسی.
- ۴- در حدود العالم آمده است: (جنده، خواره، ده نو (ینگی کست) سه شهر کند و برگرانه رود چاج (سیحون) نهاده. از خوارزم برده منزل و از پاراب بر بیست منزل و ملک غوزان به زستان بدین ده نو باشد». رک: مجھول المؤلف، حدود العالم من المشرق الى المغرب، با تعلیقات. و مینورسکی، به تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا و رهرام، دانشگاه الزهراء، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۶۱.
- ۵- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقدی)، صص ۳۶-۳۷.
- ۶- تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، ص ۱۸۱.
- ۷- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقدی)، ص ۳۷.

- ۸- راجع به پیشنه تاریخی غزها و قلمرو آنان رک: باسورد، ادموند، کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۳۱، باسورد معتقد است که «بسیار احتمال دارد که فشاری که پیچاقان و قبیله همدست آنان یعنی قنصلی‌ها بر سلجوقیان وارد می‌آوردند، عامل مهمی در مهاجرت‌های غزان در این دوره بوده است.»، رک: همان، ص ۲۲۷.
- ۹- راحة الصدور و آية السرور، صص ۸۷-۸۶.
- ۱۰- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: فروزانی، سید ابوالقاسم، «روابط غزنویان و قراخانیان»، مجله علوم اجتماعی و انسانی، دانشگاه شیراز، دوره دوازدهم، شماره اول، شیراز، ۱۳۷۵، صص ۱۱۱-۱۴۲.
- ۱۱- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۶، ص ۵۷۵.
- ۱۲- روابط غزنویان و قراخانیان، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۱۳- شبانکارهای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الأنساب*، به تصحیح سیر هاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۵۷-۵۹.
- ۱۴- گردیزی، ابوسعید ابوالحق بن صحراک، *زین الأخبار* (تاریخ گردیزی)، به تصحیح عبدالحق حبیبی، دنای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۱۱.
- ۱۵- همانجا.
- ۱۶- برای اطلاع بیشتر در این مورد رک: «روابط غزنویان و قراخانیان»، صص ۱۲۱-۱۴۲.
- ۱۷- اشاره به عتاب سلطان محمود غزنوی به مردم بلغ که به دفاع از غزنویان در برابر حمله ایلک قراخانی برخاسته بودند. بر همین اساس بود که بزرگان نیشابور در پاسخ به سفیر ابراهیم یمثال (برادر مادری سلطان طرف) که آنان را به انتخاب اطاعت یا جنگ فراخوانده بود، گفتند «ما رعیتم و خداوندی داریم و رعیت جنگ نکند امیران را باید آمد که شهر پیش ایشان است و اگر سلطان را ولایت به کار است به طلب آید با کسی را فرستد». رک: *تاریخ بیهقی*، صص ۷۲۸-۷۲۹.
- ۱۸- بنداری اصفهانی، قوام الدین فتح بن علی، *زبدۃ النصرہ و نخبۃ العصرہ*، ترجمه محمد حسین خلبانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۱.
- ۱۹- سالار بوزگان که از صاحب دیوان خراسان ابوالفضل سوری آزرده بود در فراهم آوردن مقدمات حضور سلجوقیان در نیشابور نقشی مهم داشت. بیهقی در این مورد می‌گوید «سالار بوزگان ابوالقاسم مردی از کفایه و دماء الرّجل زده و کرفته سوری کار ترکمانان را جان بر میان بست». رک: *تاریخ بیهقی*، ص ۷۳.
- ۲۰- به عنوان نمونه در مورد طغیل آمده است: «او دلیر و بردبار و بخشندۀ و پیوسته در کار طاعت خدا و

- نماز آدینه و روزه دو شبه و پنج شبه و آراستن نفس به خوی ارزش نده بود. رک:
- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقي)، ص ۵۹.
- ۲۱- تاریخ بیهقی، ص ۷۳۲.
- ۲۲- بنداری می‌گوید داود (جفری بگ) طغول را تهدید کرد که چنانچه اجازه غارت ندهد او خودکشی خواهد کرد اما طغول «او را آرام کرد و صلاح دید که وی را مالی بدهد. داود را چهل هزار دینار نصیب داد...». رک: زبدة النصره و نخبة العصره، ص ۸ / همچنین رک:
- مجهول المؤلف، تاریخ آل سلجوقي در آناتولی، به تصحیح نادره جلالی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۲.
- ۲۳- راحة الصدور و آية السرور، ص ۹۹.
- ۲۴- همانجا.
- ۲۵- همانجا.
- ۲۶- راجع به انواع عدالت اطلاعات ارزشمندی در مقدمه کتاب نصیحة الملوك وجود دارد. رک:
- غزالی طوسی، محمد بن محمد بن محمد، نصیحة الملوك، به تصحیح جلال الدین همایی، انتشارات انجمین آثار ملی، تهران ۱۳۵۱، صص هفده الی بیست و پنج.
- ۲۷- همان، ص ۱۵.
- ۲۸- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶.
- ۲۹- اصفهانی، محمود بن محمد بن الحسین، دستور الوزاره، به تصحیح رضا انزابی نژاد، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۲۰.
- ۳۰- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۳۳.
- ۳۱- نصیحة الملوك، ص ۸۳.
- ۳۲- همان، ص ۳۳۹.
- ۳۳- همان، ص ۳۵.
- ۳۴- سیاستنامه، صص ۵۷-۵۶.
- ۳۵- همان، ص ۹.
- ۳۶- همان، ص ۵۷.
- ۳۷- همان، ص ۵۶.
- ۳۸- در قابوس نامه آمده است که خلیفه مأمون «به فربت نوشروان عادل شد. آنجا که دخمه او بود... مأمون در دخمه او رفت اعضاهای او را یافت بر تختی پوسيده و خاک شده و بر فراز تخت وی بر دیوار

- دخمه خطی چند به زر نشته بود به خط بهلوی مأمون بفرمود تا دبیران بهلوی را حاضر کردند و آن نشتها را بخوانند و ترجمه کردند به تازی...» مؤلف قابوساتمه سهی در باب هشتم تحت عنوان «در یاد کردن پندتای نوشین روان» گفتارهای حکیمانه انوشیروان را آورده است. رک: قابوساتمه، صص ۵۵-۵۶-۳۹. به عنوان نمونه رک: سیاست نامه، صص ۴۷-۴۸ / راحة الصدور و آية السرور، صص ۷۳-۷۲ / نصیحة الملوك، صص ۹۵-۹۱.
- ۴۰- سعدی. شیخ مصلح الدین (شرف الدین). کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروضی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶، گلستان، ص ۳۸.
- ۴۱- نصیحة الملوك، ص ۹۵.
- ۴۲- همان، ص ۹۹ / لازم به توضیع است که شاهرخ محمد بیگی روایت یاد شده را مجعل دانسته است. رک: محمد بیگی. شاهرخ، تحقیق و تتبیع در روایت متفوّل از پیامبر (ص) «ولدت فی زم ملک عادل و هو انوشروان» و اثر آن در ادب پارسی، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره دوازدهم، شماره اول، شیراز ۱۳۷۵، صص ۹۹-۱۰۹.
- ۴۳- راوندی خود مثل یاد شده را بدین صورت به فارسی برگردانده است: «عدل بنیروتر سماهیست و امن نیکوتر دستگاهیست». رک: راحة الصدور و آية السرور، ص ۶۹.
- ۴۴- خاقانی شروانی. افضل الدین بدبل بن علی، دیوان اشعار، به تصحیح ضیاء الدین سجادی، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۵۸.
- ۴۵- کلیات سعدی، گلستان، ص ۵۵.
- ۴۶- اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۲۲.
- ۴۷- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، ص ۸۸.
- ۴۸- راحة الصدور و آية السرور، ص ۱۳۱.
- ۴۹- مجھول المؤلف، مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رمضانی، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸، ص ۴۰۸.
- ۵۰- جوزجانی. منهاج سراح، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحسین حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۵۱- مجمل التواریخ والقصص، ص ۴۱۲.
- ۵۲- راحة الصدور و آية السرور، صص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۵۳- اشاره به گفتار راوندی است که: «افتتاح به عدل کردم که سیرت پادشاه عادل غیاث الدین است و در هر دوری عمارت جهان و امن عالمیان از عدل بوده است». رک: راحة الصدور و آية السرور، ص ۶۸ و ۷۸.
- ۵۴- همان، ص ۷۰.

- ۵۵- کلیات سعدی، گلستان، ص ۶۲.
- ۵۶- آق سرایی، محمود بن محمد، تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسايرة الأخبار)، به تصحیح عثمان توران، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۲۶، در همین منبع (ص ۳۲۷) راجع به فواید عدل آمده است: «شما آفتاب عدل بر قوى و ضعيف چنان رسید که همه را نافع و ناجع آيد».
- ۵۷- نصیبۃ الملوك، ص ۳۶.
- ۵۸- سیاست نامه، ص ۷۱.
- ۵۹- همان، ص ۲۲.
- ۶۰- کلیات سعدی، بومستان، ص ۲۱۲.
- ۶۱- قابوس نامه، ص ۲۳۲.
- ۶۲- جرفادقانی که خود شاهد اجحاف آنان که گلایگان را به عنوان اقطاع در اختیار می‌گرفتند، بوده، می‌گوید که آن خطه را «هر سال به دو سه مقطع جافی دادندی که بر خون و مال مسلمانان ابقاء نمی‌کردند... و عاقبت از سر اضطرار اکثر مردم جلاء وطن اختیار کردند». رک: جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۳۳.
- ۶۳- سیاست نامه، ص ۳۵.
- ۶۴- ناصر خسرو، ابو معین حمید الدین، سفرنامه، به تصحیح محمد دیر سباقی، چاپ ششم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۵، ص ۸۴ / کاشانی نیز پس از بر شمردن ویژگی های سهاه خلیفه فاطمی می‌گوید: «ابن نامیت سهاه را اجری و جامگی از خزانه می‌دادند تا رحمت بر رعیت نباشد». رک: کاشانی مورخ حاسب، جمال الدین ابوالقاسم عبدالله، زبدۃ التورایخ، بخش فاطمیان و فزاریان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶، ص ۷۱.
- ۶۵- لبیتون معتقد است که درست است که نظام اقطاع به تجزیه سیاسی امپراتوری سلجوقی کمک کرد «اما بالضروره در زوال اقتصادی این امپراتوری سهمی نداشت زیرا دست کم نفع شخصی مقطع منفرد را مانع می‌گشت که اقطاع خود را به ویرانی کشاند». رک: بویل جی. آ، (گردآورنده)، تاریخ ایرن کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا غزوپاشی دولت ایلخانان)، ا.ک.اس. لبیتون، «اساختار درونی امپراتوری سلجوقی»، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۳۲.
- ۶۶- سیاست نامه، ص ۴۷.
- ۶۷- کلیات سعدی، مواعظ، ص ۷۵۲ / این نکته نیز جالب توجه است که نظام الملک طرسی در سخنرانی هشدار دهنده خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی می‌گوید: «ویر حقیقت خداوند عالم بداند که اندر آن روز بزرگ جواب این خلائق که زیر فرمان اویند از او بخواهد پرسید و اگر به کسی حوالت کند نخواهد شنید...». رک: سیاست نامه، ص ۸.